



سید جواد ورعی

امارت حج وزعامت حجاج

مقدمه

«امارت حج» از منصب‌هایی است که ارتباط مستقیم با حکومت اسلامی دارد. نصب امیرالحاج از شؤون حکومت و از اختیارات و وظایف حاکم اسلامی است و کسی نمی‌تواند بدون اذن حاکم، این منصب دینی و اجتماعی را برعهده بگیرد.

از زمان صدر اسلام که پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله مراسم حج را با شکوه و عظمت خاصی انجام داد، حاکمان جامعه؛ اعم از عادل و فاسق، با تأسی به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، یا خود در موسم حج عازم زیارت بیت‌الله الحرام شده و امارت حج را برعهده داشتند یا فردی را به‌عنوان نماینده خود و امیرالحاج منصوب می‌کردند؛ زیرا عزیمت حجاج به مکه مکرمه و انجام مناسک حج، با توجه به اهداف متنوع و شؤون مختلف آن، به‌عنوان «عبادتی که دارای جنبه‌های مختلف فردی، اجتماعی، معنوی، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی است»، بدون امیر و سرپرست به سامان نمی‌رسد.

اگر حج تنها عبادتی فردی بود و هر کسی وظیفه داشت برای انجام اعمال و مناسک مخصوص عازم خانه خدا شود، ممکن نبود کسی گمان کند، عزیمت افراد متعدد در یک زمان برای انجام عبادتی فردی، نیازی به امیر و سرپرست ندارد، ولی با توجه به ابعاد متنوع حج، به‌ویژه بُعد اجتماعی - سیاسی آن، که

قراین و شواهد غیر قابل تردید و فراوانی دارد، وجود شخصی به عنوان «امیرالحاج» را ضروری می‌نماید. از این رو، در طول تاریخ اسلام مسأله مورد شک و تردید نبوده و حتی خلفای جائر، نصب امیرالحاج را از شؤون و وظایف خود دانسته و بدان مبادرت می‌ورزیدند.

علما و دانشمندان اهل سنت نیز که حکومت‌های مختلف را در میان مسلمین مشروع می‌دانستند، به این مطلب تصریح کرده و به بیان احکام مربوط به این منصب پرداخته‌اند. یکی از فقهای اهل سنت در بحث «وقوف به عرفه و لزوم برگزاری نماز جماعت و ایراد خطابه توسط امیرالحاج» می‌گوید:

«لا خلاف بینهم ان اقامة الحج هي السلطان الأعظم أو لمن يقيمه السلطان الأعظم أو لك وإنه يصلي ورائه برأاً كان السلطان أو فاجراً أو مبتدعاً...»^۱

در صدر اسلام مراسم حج معمولاً با حضور پیامبر خدا ﷺ و خلفای پس از آن بزرگوار برگزار می‌شد و طبعاً تصدی امر حج و حجاج با آنان بود. گاهی نیز افرادی را به نمایندگی خویش در مراسم حج مأموریت می‌دادند. علامه محمدتقی مجلسی می‌نویسد:

«همیشه حضرت سید المرسلین و حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله علیهما - امیر حجاج از جهت رفع ظلم و ستم مقرر می‌فرمودند، اگر خود نمی‌فرمودند از جهت موانع»^۲

فصل اول: امارت حج در تاریخ اسلام

مسعودی، مورخ معروف، فهرستی طولانی از کسانی را که از زمان حیات پیغمبر تا سال ۳۵۰ هجری امارت حج را برعهده داشتند، ثبت کرده است.

پیامبر خدا ﷺ پس از فتح مکه، در سال هشتم هجری، «عثاب بن أسید ابی العیص بن امیه» را عامل و کارگزار خویش در مکه قرار داد و برحسب نقل مسعودی مراسم حج در آن سال به سرپرستی او انجام شد، از این رو او را اولین امیرالحاج در تاریخ اسلام شمرده است. البته برخی هم معتقدند که در این سال حجاج، امیری نداشته و خود مراسم حج را به جا آوردند.^۳



اولین امیرالحاج

ولی به نظر می‌رسد اولین کسی که مستقلاً به‌عنوان امیرالحاج از سوی پیامبر ﷺ عازم سفر حج شد و سرپرستی و امارت حجاج و نیز ابلاغ پیام برائت از مشرکان را برعهده گرفت، علی بن ابی طالب ﷺ بود. ماجرا آنگونه که از روایات شیعه و اهل سنت استفاده می‌شود، از این قرار بود که پیامبر پس از نزول آیاتی از سوره برائت، به ابوبکر مأموریت داد تا برای ابلاغ این سوره به مردم در سرزمین منا عازم بیت‌الله الحرام شود. اما پس از مدتی علی بن ابی طالب ﷺ را احضار فرمود و به او مأموریت داد تا به سراغ ابوبکر رفته، سوره برائت را از او دریافت نماید و خود این مأموریت را انجام دهد. علامه امینی این ماجرا را از ۷۳ تن از مفسران و مورخان اهل سنت با اختلافاتی جزئی نقل کرده است.^۴

گذشته از مباحث کلامی که درباره این ماجرا درگرفته، آنچه به بحث فعلی ما ارتباط دارد آن است که روایاتی که شیعه نقل کرده، دلالت دارد که پیامبر مسئولیت امارت حج و ابلاغ سوره برائت را به علی ﷺ محول کردند؛ چون این روایات مطلق بوده و مقید به ابلاغ سوره برائت نیست.^۵ به‌علاوه که حضرت کیفیت قضاوت را به علی ﷺ گوشزد کرد، درحالی که مسئولیت قضاوت در منازعات و مشاجرات حجاج از شئون امیرالحاج است و مأموریت ابلاغ سوره برائت، ارتباطی با امر قضاوت در موسم حج ندارد.^۶ در تفسیر عیاشی از امام حسن ﷺ و آن حضرت از امام علی ﷺ نقل کرده که فرمودند:

«انّ النبی ﷺ حین بعثه ببرائة قال: یا نبی الله ائی لست بلسن و لا بخطیب، قال ﷺ: یا بی الله ما بی الا ان اذهب بها او تذهب أنت. قال: فان کان لا بدّ فسأذهب أنا، قال: فانطلق فانّ الله یثبت لسانک و یهدی قلبک ثمّ وضع یدیه علی قمیه، فقال: انطلق و اقرأها علی الناس و قال ﷺ: الناس سیتقاضون الیک فاذا اتاک الخصمان فلا تقض لواحد حتی تسمع الآخر فانه أجدر أن تعلم الحق».^۷

از طرق اهل سنت نیز روایتی شبیه به همین مضمون نقل شده که علی ﷺ به پیامبر خدا ﷺ عرض می‌کند:

«یا رسول الله تبعثنی و انا غلام حدیث السن و اسأل عن القضاء و لا أدری ما

أُجِيب؟ قال: ما بدّ من أن تذهب بها أو اذهب بها، قلت: ان كان لابدّ أنا
أذهب، قال: انطلق فإن الله يثبت لسانك و يهدي قلبك، ثم قال: انطلق فاقراها
على الناس».^۸

در مقابل، مفسران اهل سنت با استناد به پاره‌ای از روایات اظهار داشته‌اند که حضرت
علی فقط مأمور ابلاغ سوره برائت بود و امارت حج همچنان بر عهده ابی بکر باقی ماند.^۹
در حالی که بعضی از روایات که در منابع اهل سنت و مآخذ روایی شیعه وجود دارد، با
این سخن ناسازگارند. از روایات برمی آید پس از آنکه پیام رسول خدا ﷺ توسط امام علی علیه السلام
به اطلاع ابوبکر رسید، او به مدینه بازگشت تا علت عزل خود را جویا شود و پیامبر پاسخ داد:
جبرئیل نازل شد و گفت: این پیام را یا خودت یا یکی از خاندانت باید ابلاغ کند. تنها به نقل دو
نمونه از این روایات؛ یکی از منابع اهل سنت و دیگری از مآخذ شیعی اکتفا می‌کنیم:
در تفسیر «الدرالمثور» از علی علیه السلام نقل شده که آن حضرت فرمود:

«لَمَّا نَزَلَتْ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ بَرَاءَةِ عَلِيِّ النَّبِيِّ ﷺ دَعَا أَبَا بَكْرٍ ﷺ لِيَقْرَأَهَا عَلَيَّ
أَهْلَ مَكَّةَ، ثُمَّ دَعَانِي فَقَالَ لِي: أَدْرِكْ أَبَا بَكْرٍ فَحَيْثَمَا لَقَيْتَهُ فَخُذِ الْكِتَابَ مِنْهُ. وَ
رَجِعْ أَبُو بَكْرٍ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَزَلَ فِيَّ شَيْءٌ؟ قَالَ: لَا وَ لَكِنْ جِبْرِئِيلُ
جَاءَنِي فَقَالَ: لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ».^{۱۰}

شیخ مفید در «ارشاد» نقل کرده که پیامبر خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود:

«اركب ناقتي العضاء و ألحق أبا بكر فخذ براءة من يده و امض بها الي مكة
و انبذ بها عهد المشركين اليهم و خير أبا بكر بين أن يسير مع ركابك أو
يرجع الي».

وقتی حضرت، پیغام پیامبر را به ابوبکر ابلاغ کرد، او گفت: من باز می‌گردم. و با نگرانی
خدمت رسول خدا بازگشت.^{۱۱}

اینکه پیامبر به عنوان حاکم اسلامی دو نماینده به حج اعزام کرده باشد؛ یکی به عنوان
امیرالحاج و دیگری برای ابلاغ سوره برائت و اعلان چهار مطلب اساسی؛ («کسی به صورت



عریان طواف نکند»، «مشرکان حق اجتماع با مسلمانان در مراسم حج را ندارند»، «هرکه با رسول خدا عهد و پیمانی داشته، آن عهد و پیمان ملغاست» و «خدا و رسول او از مشرکان بیزارند»^{۱۲} بعید می‌نماید، اگر بنا بر اعزام دو نماینده بود، چرا از ابتدا دو نماینده اعزام نشد؟ اگر ابوبکر عزل نمی‌شد، هم امیرالحاج بود و هم مأمور ابلاغ پیام برائت، حال که عزل شد، هر دو مسؤلیت بر عهده علی علیه السلام نهاده شد. برخلاف پندار برخی از مفسران اهل سنت،^{۱۳} علی علیه السلام تنها به عنوان بستگی فامیلی با پیامبر، مأمور ابلاغ این پیام نشد، بلکه به عنوان نماینده رسول خدا و حاکم اسلامی روانه این مأموریت گردید.

در سال دهم هجری نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله خود عازم سفر حج شد و با انجام حجة الوداع همه احکام و مناسک حج را به مسلمانان آموخت و طبعاً حضرت خود امیرالحاج بود.

خلفا و امارت حج

در زمان خلفای بعد از رسول خدا نیز معمولاً حج به امارت و سرپرستی خلفا برگزار می‌شد و گاهی هم افرادی را به جای خود مأموریت می‌دادند؛ مثلاً در سال ۱۱ هجری، عمر بن خطاب، در سال ۱۲ هجری ابوبکر و در سال ۱۳ هجری عبدالرحمان بن عوف امارت حج را بر عهده داشتند. در زمان خلافت خلیفه دوم و خلیفه سوم نیز خود خلفا در موسم حج حضور داشتند.

بنابر نقل مسعودی، در سال ۳۶ هجری عبدالله بن عباس - که قاعداً باید از جانب امیرالمؤمنین علی علیه السلام مأموریت امارت حج را بر عهده گرفته باشد - در سال ۳۷ هجری باز هم عبدالله بن عباس از سوی حضرت مأمور شد.^{۱۴} ولی معاویه که با حضرت بیعت نکرده و از هر فرصتی برای کارشکنی استفاده می‌کرد، یزید بن شجره الرهادی؟؟؟ را به عنوان امیرالحاج به حج اعزام کرد، بین نماینده خلیفه مسلمین و نماینده غیر قانونی معاویه اختلاف در گرفت، بالأخره مجبور شدند به امامت جماعت شیبیه بن عثمان بن ابی طلحه رضایت دهند.^{۱۵}

تعجب از بعضی از نویسندگان اهل سنت است که این واقعه را شاهی گرفته‌اند بر اینکه عامل و کارگزار از شؤون حکومت نبوده، بلکه به مقتضای مصلحت عموم مسلمین عمل می‌شده است!^{۱۶}

از برخی خطب نهج البلاغه استفاده می‌شود که کارگزار امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مکه

قثم بن عباس بن عبدالمطلب بود که حضرت در نامه به او نوشته است؛ یکی درخصوص لزوم هوشیاری در برابر مأموران و جاسوسان معاویه که به مکه آمده و درصدد تحریرک مسلمانان اند^{۱۷}، و دیگر آنکه به او می‌فرمایند با مردم حج را اقامه کن، ایام‌الله رابه آنان یادآوری کن، پس آداب برخورد با مردم را به وی گوشزد می‌کنند.^{۱۸} او تا زمان شهادت حضرت، والی مکه بود، پس همانطور که پیامبر پیش‌بینی کرده بود، در زمان معاویه و در سمرقند به شهادت رسید.^{۱۹}

در سال ۴۰ هجری که میان امام حسن مجتبی علیه السلام و معاویه اختلاف و نزاع بود، مغیره بن شعبه امارت حج را برعهده گرفت. از این سال تا پایان سلطنت اموی‌ها، معمولاً امارت حج برعهده اعوان و انصار معاویه و افرادی از دودمان بنی‌امیه بود. می‌توان از عتبه بن ابی‌سفیان، مروان بن حکم، یزید بن معاویه، سعید بن عاص، ولید بن عتبه و عثمان بن محمد بن ابی‌سفیان به‌عنوان امرای حج در این مقطع از تاریخ اسلام نام برد. پس از حادثه جانگداز کربلا، که عبدالله بن زبیر دست به شورش زد و شهر مکه را در اختیار گرفت، تا سالیان درازی امارت حج را خود برعهده داشت.

در سال ۷۲ هجری که حجاج بن یوسف ثقفی بر کوفه مسلط شد، امیرالحاج بود و به نقل مسعودی پس از وقوف در منا و بازگشت به مکه طواف خانه خدا را بجا نیاورد. در سال ۷۳ نیز امارت حج برعهده او بود و در همین سال عبدالله بن زبیر را به قتل رساند.

پس از این دوره، نام افرادی چون عبدالملک بن مروان، سلیمان بن عبدالملک بن مروان، ابان بن عثمان بن عفان، ولید بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز بن مروان، ابوبکر محمد بن عمرو بن حزم، هشام بن عبدالملک، ابراهیم بن هاشم المخزومی، سلیمان بن هشام بن عبدالملک، ولید بن یزید بن عبدالملک، خالد بن عبدالملک بن حارث، محمد بن عبدالملک بن مروان و افراد دیگری از این قبیل جلب نظر می‌کند.^{۲۰}

هیچ‌یک از خلفای اموی و عباسی، امارت حج را همچون سایر مسؤولیت‌های اجتماعی و سیاسی، به افرادی که خارج از تیره و قبیله و یا اعوان و انصار خود بودند، واگذار نکردند. بنابه نقل مسعودی، در سال ۲۰۲ هجری ابراهیم بن موسی بن جعفر برای اولین بار به‌عنوان فردی از دودمان ابی‌طالب، امارت حج را برعهده گرفت. آن‌هم نه اینکه از ناحیه



خلیفه وقت نصب شده باشد، بلکه بواسطه شورش‌هایی که سازماندهی کرده بود، در موسم حج امارت حج را در اختیار گرفت.^{۲۱} او در زمان خلافت مأمون عباسی، مدتی از جانب محمدبن محمدبن زید بن علی که قیام کرده بود، امارت یمن را برعهده داشت.^{۲۲}

محقق و رجالی معاصر، مرحوم تستری فضل و منقبتی را که شیخ مفید برای همه فرزندان امام موسی بن جعفر علیه السلام ذکر کرده، نادرست خوانده و وجوه مختلفی از ضعف ابراهیم بن موسی را بیان کرده است.^{۲۳}

ائمه معصوم و امارت حاج

با حاکمیت خلفای اموی و عباسی، ائمه اطهار علیهم السلام که شایستگی ولایت بر امت را داشتند، به لحاظ عدم بسط ید در امر عزل و نصب امیرالحاج نیز مانند سایر شؤون حکومتی دخالت نداشتند. انزوای آنان در جامعه بخصوص در بعضی از مقاطع تاریخ و عدم دخالت در امور حکومت، بازهم حکام و خلفا را راضی نمی‌کرد. خلفا از اینکه ائمه به لحاظ شخصیت والای علمی و معنوی مورد توجه مردم بوده و محبتشان در قلوب مردم جای دارد، اندوهگین و نگران بودند. جریان حضور هشام بن عبدالملک در سفر حج معروف است. هنگامی که او پس از طواف، آهنگ استلام حجرالاسود را نمود، با آنکه پسر عبدالملک حاکم و خلیفه بود، به خاطر ازدحام جمعیت از اینکه بتواند خود را به حجرالاسود برساند، ناامید شد، لذا با اطرافیانش به کنار مسجد آمده، در گوشه‌ای به انتظار فرصت مناسبی برای استلام حجرالاسود نشست. در همین اثنا امام سجاد علیه السلام که قصد استلام حجرالاسود را نموده بود، مورد توجه مردم قرار گرفت و راه را برای ایشان بازکردند. حضرت تا کنار حجرالاسود جلو گرفت و آن را لمس نمود. هشام که دقایقی پس از ناکامی خود تحمل مشاهده چنین صحنه‌ای را نداشت، از روی تجاهل گفت: این فرد کیست که مردم برای او راه گشودند؟! اطرافیان نیز برای خوشایند او اظهار بی‌اطلاعی کردند، ولی در همین حال فرزدق با آنکه شاعر دربار محسوب می‌شد، نتوانست این بی‌اعتنایی و تجاهل را نادیده بگیرد و در قصیده‌غزایی در فضیلت امام سجاد علیه السلام، به معرفی آن حضرت پرداخت.

هذا الذي تعرف البطحاء وطأته
 هذا ابن خبير عباد الله كلهم
 و البيت يعرفه و الحل و الحرم
 هذا التقي النقي الطاهر العلم
 بجده انبياء الله قد ختموا^{۲۴}
 هذا ابن فاطمة ان كنت جاهله

در سال ۱۴۰ هجری نیز امام صادق علیه السلام که در موسم حج حضور داشت، هنگام عزیمت از عرفات به مشعر، مرکبش دچار مشکل شد و حضرت از مرکب فرود آمد. اسماعیل بن علی بن عبدالله بن عباس که امیرالحاج بود، و قدری جلوتر حرکت می کرد، متوجه حضرت شد، به انتظار ایستاد. امام صادق علیه السلام سرش را بلند کرده، فرمود:

«إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا دَفَع لَمْ يَكُنْ لَهُ أَنْ يَقِفَ إِلَّا بِالْمَزْدَلِفَةِ».^{۲۵}
 «امیرالحاج وقتی حرکت آغاز کرد، نباید تا مزدلفه توقف نماید.»

اما او به احترام حضرت ایستاد تا ایشان سوار بر مرکب شده و حرکت کردند.
 «امام» در روایات حج، «امیرالحاج» است و فقها و محدثان بر این مطلب تصریح کرده اند. علامه محمدتقی مجلسی می گوید: «غالباً در کتاب حج که امام گویند، مراد از آن امیرالحاج است».^{۲۶} صاحب جواهر نیز می گوید: «المراد بالامام امیرالحاج كما صرح به غیر واحد».^{۲۷} همچنین صاحب حدائق می گوید: «والمراد بالامام هنا هو من يجعله الخليفة والياً على الموسم لا الامام حقيقة و ان كان منتحلاً».^{۲۸}
 در عین حال، پیشوایان معصوم به همراه مردم در سفر حج حضور داشتند و اعمال و مناسک حج را بجا می آوردند و مخالفتی از سوی آنان در رابطه با امرای حج نقل نشده است؛ چرا که اساس و پایه مشروعیت خلفا مورد اشکال است و امیرالحاج تنها نماینده خلیفه در موسم حج است. بلکه در پاره‌ای از موارد تأیید نسبی آنان به معنای آنکه حجاج بیت الله الحرام در امر حج به هر حال امیری دارند و باید برای نظم در امور تابع او باشند، استفاده می شود.

دولت عثمانی و امارت حاج

در اعصار بعدی نیز اهتمام خلفا به نصب امیرالحاج در تاریخ ثبت شده است. نصب امیرالحاج علاوه بر جهات گوناگونی که در موسم حج و در مکه دارد (و در مباحث آینده



مطرح خواهد شد) در گذشته برای حفاظت و مراقبت از کاروان های حج در بین راه بوده است. با توجه به دشواری سفرها در گذشته و خطرات فراوانی که جان و مال مسافران را تهدید می کرد، وجود فردی به عنوان امیرالحاج را لازم می دانستند؛ به طوری که در زمان خلافت عثمانی سالیان درازی افرادی را به این مسئولیت می گماشتند و او به همراه هزاران سرباز همراه کاروانیان حرکت می کرد و در بین راه وظیفه حفاظت و مراقبت از جان و مال مسافران از دستبرد سارقان و راهزنان و گاهی تعدی قبایل بین راه را به عهده داشت. گاهی قبایل بین راه به علل و انگیزه های مختلف از کاروانیان حج، مطالبه مال می کردند و در صورت ممانعت آنان، متعرض مسافران حج می شدند.

به لحاظ مسئولیت سنگینی که امیرالحاج در جهت حفظ سلامت کاروانها در رفت و برگشت بر عهده داشت، همه ساله در بین صاحب منصبان عثمانی اختلافات زیادی برای آنکه چه کسی صلاحیت تصدی این منصب را دارد، درمی گرفت.^{۲۹}

فصل دوم: «امیرالحاج» در فقه شیعه

در روایات و کتب فقهی شیعه و اهل سنت، احکامی که غالباً استحبایی است، برای امیرالحاج وجود دارد که به بعضی از آنها اشاره می شود.

«یوم الترویة» و اقامه نماز ظهر و عصر در منا

حجّاج در روز هشتم ذی حجه (یوم الترویة) در مکه مکرمه، احرام حج بسته و عازم سرزمین منا می شوند، شب را در این سرزمین می مانند و پس از طلوع آفتاب روز عرفه عازم سرزمین عرفات می شوند. یکی از آداب احرام حج، آن است که پس از اقامه نماز ظهر و عصر در مسجدالحرام محرم می شوند، اما امیرالحاج از این حکم مستثنی است. علاوه بر اینکه روایات در این زمینه متفاوت است، برخی اقامه نماز در مسجدالحرام را مستحب شمرده و برخی در منا شایسته توصیف کرده اند. فقها در مقام جمع بین روایات و به قرینه روایات دیگری که درباره امیرالحاج وجود دارد، در مسأله قائل به تفصیل شده و اقامه نماز در مکه را

بر حجاج و اقامه نماز در منا را بر امیرالحاج حمل کرده‌اند و البته بعضی از فقها نیز حجاج را در اقامه نماز در مسجدالحرام یا منا مخیر دانسته‌اند.^{۳۰}

اقوال فقها

صاحب جواهر فتوا به «عدم جواز اقامه نماز در غیر منا توسط امیرالحاج» را به شیخ طوسی که در سه کتاب «تهذیب» و ظاهر «نهایه» و «مبسوط» آمده، نسبت داده است.^{۳۱} ولی ظهور عبارت «نهایه» و «مبسوط» در عدم جواز پذیرفته نیست. در نهایه آمده است:

«يَسْتَحَبُّ لِمَنْ أَرَادَ الْخُرُوجَ إِلَىٰ مَنَىٰ الْأَىٰ يَخْرُجُ مِنْ مَكَّةَ حَتَّىٰ يَصَلِّيَ الظُّهْرَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ بِهَا ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَىٰ مَنَىٰ إِلَّا لِإِمَامٍ خَاصَّةٍ فَإِنَّ عَلَيْهِ أَنْ يَصَلِّيَ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ بِمَنَىٰ وَيَقِيمُ بِهَا إِلَىٰ طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ يَوْمِ عَرَفَةَ».^{۳۲}

در عبارت فوق سخن در آداب خروج به منا است. بر حجاج مستحب است که در روز ترویبه نماز ظهر را در مکه بخوانند، سپس به طرف منا حرکت کنند، اما امام (امیرالحاج) نماز ظهر و عصر روز ترویبه را در منا می‌خواند و در همانجا رحل اقامت می‌افکند تا بعد از طلوع روز عرفه. حکمی استحبابی از امیرالحاج نفی می‌شود و حکمی دیگر بر او اثبات می‌گردد. قاعدتاً سنخ حکمی که برای او اثبات می‌شود، از سنخ همان حکمی است که او را از آن استثنا کرده‌اند. پس «علیه» در عبارت شیخ، ظهور در «وجوب» ندارد، بلکه به قرینه صدر، ظهور در «استحباب» دارد.

شاهد دیگر آنکه چند سطر بعد، در خصوص زمان حرکت از منا به عرفات می‌گوید:

«و يَسْتَحَبُّ لِلْإِمَامِ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ مَنَىٰ إِلَّا بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ يَوْمِ عَرَفَةَ وَ مِنْ عَدَا الْإِمَامِ يَجُوزُ لَهُ الْخُرُوجُ بَعْدَ أَنْ يَصَلِّيَ الْفَجْرَ بِهَا وَ مُوسِعَ لَهُ أَيْضاً إِلَىٰ طُلُوعِ الْفَجْرِ».^{۳۳}

پس عبارت مورد استناد، اساساً در سیاق احکام استحبابی حرکت از مکه به منا و از آنجا به عرفات است و احتمال آنکه یکی از احکام مذکور در بین سایر احکام استحبابی، حکم



و جوبی باشد، بعید می نماید.

عبارت «مبسوط» نیز شبیه عبارت «نهایه» است. می فرماید:

«و يستحب اذا أراد الخروج الى منى أن لا يخرج من مكة حتى يصلّي الظهر يوم التروية بها فاذا صلّى الظهر يوم التروية بمكة خرج متوجّهاً الى منى، و على الامام أن يخرج من مكة قبل الظهر حتى يصلّي الظهر والعصر معاً في هذا اليوم بمنى و يقيم بها الى طلوع الشمس من يوم عرفة».^{۳۴}

شاهد دیگری که می توان بر عدم دلالت عبارات فوق بر «وجوب اقامه نماز ظهر در منا بر امیرالحاج» ذکر کرد، اینکه برخی از فقهای عصر اخیر که برخلاف شهرت بین اصحاب که اقامه نماز ظهر در منا را بر امیرالحاج مستحب می دانند، آن را واجب شمرده و علی القاعده باید فقهای قائل بر وجوب را نیز معرفی کند، تنها به عبارت «شیخ طوسی در تهذیب اشاره دارد و از دو کتاب نهایه و مبسوط سخنی به میان نمی آورد».^{۳۵}

البته عبارت «تهذیب» بر «عدم جواز اقامه ظهر در غیر منا بر امیرالحاج» دلالت دارد، می فرماید:

«فاما الامام فانه لايجوز له أن يصلّي الظهر يوم التروية الا بمنى و كذلك صلوة الغداة يوم عرفة و يقيم الى بعد طلوع شمس ثم يغلوا الى عرفات».^{۳۶}

نکته ای که «وجوب اقامه نماز در منا بر امیرالحاج» را در این عبارت تضعیف می کند، عطف «نماز صبح روز عرفة» و «ماندن تا بعد از طلوع خورشید» بر «لايجوز له أن يصلّي الظهر يوم التروية الا بمنى» است، با آنکه فقها آن را واجب شمرده و روایتی هم ظاهر در این معنا نیست، در حالی که روایات متعددی بر لزوم اقامه نماز ظهر در منا وجود دارد که از سوی برخی مورد استدلال قرار گرفته است. اگر شیخ طوسی نیز با استناد به روایات فوق، قائل به وجوب شده باشد، عطف دو مسأله یاد شده بر این مطلب، درحالی که دلیلی ندارد، بعید به نظر می رسد، از این رو ممکن است عطف این دو مسأله که مستحب اند، شاهی بر عدم دلالت «لايجوز... الا بمنى» بر وجوب باشد، بلکه همانطور که علامه احتمال داده، بر «شدت استحباب» دلالت کند،^{۳۷} پس حمل کلام شیخ بر شدت استحباب برخلاف سخن بعضی از

فقه‌ها که آن را بی‌وجه دانسته‌اند،^{۳۸} چندان هم بلاوجه نیست. صاحب جواهر نیز ضمن تأیید سخن علامه، لفظ «لاینبغی» و امثال آن در روایات و نیز اجماع فقها غیر از شیخ را شاهد گرفته است.^{۳۹} بنابراین اگر از اشکالات و شبهات فوق صرف‌نظر کنیم، تنها قائل به «وجوب» در میان قدما و متأخران، شیخ طوسی در کتاب «تهذیب» است. بسیاری از فقها یا مسأله را مورد بحث قرار نداده‌اند و یا قائل به استحباب شده‌اند. البته صاحب حدائق پس از نقل روایات مسأله، آنها را ظاهر در وجوب دانسته و اظهار داشته:

«و هذه الاخبار كلها كما ترى ظاهر الدلالة في الوجوب... فالقول بالوجوب ليس ببعيد عملاً بظاهرها كما لا يخفى».^{۴۰}

بررسی اجماع

روایات را اجمالاً بررسی خواهیم کرد، اما با توجه به اینکه بعضی از روایات دلالت بر وجوب دارند، چرا مشهور در بین فقها، «استحباب» است؟ آیا چنانکه برخی ادعا کرده‌اند، مسأله اجماعی است، به طوری که قول به «استحباب» متصل به زمان معصوم باشد و تقریر معصوم از آن استفاده شود؟ اگر چنین اجماع حجتی اثبات شود، البته در بررسی روایات باید دقت بیشتری نمود و مخالفت با اجماع دشوار خواهد بود. اما مسأله عمده آن است که آیا اجماعی در مسأله ثابت است یا نه؟ قبل از شیخ بسیاری از فقها اصلاً متعرض این مسأله نشده‌اند.

شیخ طوسی خود در کتاب «الجمل و العقود» قائل به استحباب شده و می‌گوید:

«ينبغي للإمام أن يصلي الظهر و العصر يوم التروية بمنى... و ينبغي أن لا يخرج الإمام من منى إلا بعد طلوع الشمس من يوم عرفة...»^{۴۱}

کلینی از میان روایات فقط دو روایت را نقل کرده که یکی ظهور در وجوب دارد.^{۴۲} شیخ صدوق نیز فقط یک روایت نقل کرده که دال بر وجوب نیست و با استحباب نیز سازگار است.^{۴۳} ولی غیر از این دو اثر روایی، در هیچیک از کتب «فقه الرضا» منسوب به امام هشتم علیه السلام، «المقنع» و «الهدایه» از شیخ صدوق، «المقنعه» از شیخ مفید، «جمل العلم و العمل»،



«الانتصار»، «المسائل الناصريات» از سید مرتضی و «الکافی» از ابوالصلاح حلبی مطرح نشده است.^{۴۴} پس از شیخ طوسی نیز غالباً متعرض این مسأله نشده‌اند. ابن ادریس نیز قائل به استحباب اقامه نماز ظهر در مکه برای حجاج شده و امام را استثنا کرده و می‌گوید:

«فانّ عليه أن يصليّ الظهر و العصر يوم التروية بمنى و يقيم بها إلى طلوع الشمس استحباباً لا إيجاباً من يوم عرفة».^{۴۵}

قاضی ابن بزّاج نیز در «مهذب» عبارتی شبیه عبارت ابن ادریس دارد، پس از افضل شمردن خروج از مکه پس از اقامه ظهر در روز هشتم ذی حجه، امام را استثنا کرده، می‌گوید:

«فانّ عليه أن يصليّ الظهر و العصر بمنى و يقيم بها إلى طلوع الشمس من يوم عرفة ثم يمضي إلى عرفات».^{۴۶}

برخی از فقها نیز فقط مسأله باقی ماندن امام در منا تا طلوع خورشید را مطرح کرده‌اند و اصلاً متعرض مسأله حرکت امام در روز ترویه قبل از ظهر و اقامه نماز در منا نشده‌اند؛ مانند کیدری در «اصباح الشیعه».^{۴۷}

بنابراین، اجماعی در مسأله ثابت نیست و البته در کلمات فقها نیز چنین ادعایی به چشم نمی‌خورد، غیر از صاحب جواهر که بدان اشاره شد، غالباً مسأله را مشهور شمرده‌اند. ولی با بررسی اقوال روشن شد که حتی شهرتی در میان قدما نیز ثابت نیست و تنها در بین متأخرین شدت یافته است.

روایات مسأله

۱- معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

«عَلَى الإِمَامِ أَنْ يَصَلِّيَ الظُّهْرَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ بِمَسْجِدِ الْخَيْفِ وَيَصَلِّيَ الظُّهْرَ يَوْمَ النَّفْرِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ».^{۴۸}

لفظ «عَلَى الإِمَامِ» ظهور در جعل تکلیف الزامی بر امیرالحاج دارد؛ یعنی وظیفه امام است که نماز ظهر را در روز ترویه در مسجد خیف بخواند. البته این تعبیر با وظیفه غیر الزامی و

استحباب هم سازگار است، اگر روایات دیگری که ظهور بیشتری در وجوب دارند، نبود، نمی توانستیم به این روایت اکتفا کنیم، به ویژه که روایات دال بر استحباب هم وجود دارد. علامه محمدتقی مجلسی روایت را برای استحباب مؤکد حمل کرده و همین حمل نشان می دهد که این تعبیر ظهور بیشتری در «وجوب» دارد.

۲- جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

«عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَصَلِّيَ الظُّهْرَ بِمَنْىَ وَ يَبِيتَ بِهَا وَ يَصْبِحَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ
ثُمَّ يَخْرُجَ إِلَى عِرْفَاتٍ».^{۴۹}

دلالت این روایت مثل روایت اول است.

۳- معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

«... وَ الْإِمَامُ يَصَلِّي بِهَا الظُّهْرَ لَا يَسْعَهُ إِلَّا ذَلِكَ وَ مَوْسِعَ لَكَ أَنْ تَصَلِّيَ بِغَيْرِهَا
أَنْ لَمْ تَقْدِرْ...».^{۵۰}

این روایت در مقایسه با روایات قبلی، دلالت قوی تری بر «وجوب» دارد چون تعبیر روایت چنین است: «امام نماز ظهر را در منا می خواند، آزاد نیست که در محل دیگری بخواند ولی تو می توانی آن را در محل دیگری بخوانی، اگر نتوانستی در منا بجا آوری.»

۴- محمد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

«لَا يَنْبَغِي لِلْإِمَامِ أَنْ يَصَلِّيَ الظُّهْرَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ إِلَّا بِمَنْىَ وَ يَبِيتَ بِهَا إِلَى طُلُوعِ
الشَّمْسِ».^{۵۱}

۵- جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

«يَنْبَغِي لِلْإِمَامِ أَنْ يَصَلِّيَ الظُّهْرَ مِنْ يَوْمِ التَّرْوِيَةِ بِمَنْىَ وَ يَبِيتَ بِهَا وَ يَصْبِحَ
حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ ثُمَّ يَخْرُجُ».^{۵۲}

این دو روایت ظهور در استحباب دارند. برخی از فقها ظهور روایت اول را بر استحباب ضعیف توصیف کرده اند؛ به طوری که نمی تواند با روایات سه گانه ای که بر وجوب



دلالت داشتند، معارضه نماید، بلکه شاید روایت بر وجوب دلالت نکنند، نه اینکه بر استحباب هم دلالت داشته باشد که در این صورت نوبت به تعارض نخواهد رسید.^{۵۳} ولی این سخن را نمی‌توان نسبت به روایت دوم مطرح کرد؛ چراکه روایت اخیر ظهور در استحباب دارد، اما در عین حال نمی‌تواند با روایات متعدد یاد شده معارضه کند. از این رو، روایات دال بر وجوب ترجیح دارند.

۶- محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز ترویبه نماز ظهر را در منا خواند؟ فرمود: «نعم و الغداة بمنى يوم عرفة».^{۵۴} البته فعل پیامبر؛ اعم از وجوب و استحباب است، لذا از این روایت فقط مطلوبیت استفاده می‌شود.

نتیجه گیری

چون در مسأله، اجماعی بر «استحباب» ثابت نیست و تنها از شهرت برخوردار است، آن هم نه شهرتی قابل توجه در میان قداما، بلکه شهرتی در میان متأخرین، از طرفی مستند فقها در اظهار نظر روایات موجود در کتب و منابع حدیثی است، از این رو باید به آنچه که از روایات استفاده می‌شود، ملتزم شد. و از روایات چنانکه گذشت، «وجوب اقامه نماز ظهر و عصر در منا بر امیرالحاج در روز ترویبه» اثبات می‌شود. گرچه بسیاری از فقها به لحاظ عدم ابتلا این فرع را مطرح نکرده‌اند، اما در میان فقهای معاصر برخی از محققان چنین فتوا داده‌اند:

«بر امیرالحاج لازم است که احرامش را از مقداری قبل از ظهر روز ترویبه به تأخیر نیندازد و نماز ظهر و عصر را در منا بجا آورد و تا طلوع آفتاب روز نهم در منا بماند و بر دیگران مستحب است که اگر مشقتی ندارد، قبل از ظهر محرم شده، نماز ظهر و عصر را در منا بخوانند و در صورت مشقت، بعد از نماز محرم گردند».^{۵۵}

گویا در این مسأله از استاد خویش تبعیت کرده‌اند، مرحوم محقق داماد پس از بحث از روایات، چنین نتیجه گرفته‌اند:

«فتبین أنّ الحقّ هو الوجوب بلا احتیاج إلى التصرف في الرواية».^{۵۶}

بر این حکم الزامی، حکم‌هایی را نیز به صورت احتمال مطرح کرده‌اند: مثل:

* امیرالحاج برای آنکه امارتش ثابت شود، باید قبل از همه به سرزمین منا رود و آنچه را که موجب رفاه حجج می شود، فراهم آورد و وضعیت مناسب برای عزیمت دیگران را مهیا نماید.

* چون استحباب نماز در منا برای همه حجج ثابت است، امیرالحاج باید قبل از دیگران وارد منا شود و با حرکت خود به سمت منا دیگران را تشویق نماید تا هرچه زودتر برای اقامه نماز عازم منا شوند و به او اقتدا نمایند و جماعتی باشکوه و عظمت برپا دارند. با وجود چنین حکم و مصالحی، «و جوب» بعید نیست.^{۵۷}

ناگفته نماند اگر کسی بتواند اعراض اصحاب را از این روایات اثبات کند، التزام به وجوبی که از روایات استفاده می شود، دشوار خواهد بود، اما با توجه به اینکه اکثر قداما سؤاله را مطرح نکرده اند و افراد نادری از آنان مثل شیخ که سؤاله را مطرح نموده اند، قائل به وجوب شده اند، اثبات اعراض اصحاب مشکل است.

بنابراین بعید نیست که این حکم را بر امیرالحاج واجب بشماریم.

ماندن در منا تا طلوع آفتاب روز عرفه

مشهور بین فقهای شیعه آن است که: مستحب است امیرالحاج پس از ورود به منا در روز هشتم ذی حجه تا طلوع آفتاب روز عرفه در منا بماند و تا قبل از طلوع از منا خارج نشود ولی حجج دیگر می توانند پس از طلوع فجر به سمت عرفات حرکت کنند. هر چند در باره آنان نیز ماندن تا طلوع آفتاب استحباب دارد، اما این حکم درباره امیرالحاج مورد تأکید قرار گرفته است. محقق حلی در «شرایع» می گوید:

«و ان یمضي الی منی و یبیت بها لیلته الی طلوع الفجر من یوم عرفة لکن لا یجوز وادی محسّر الا بعد طلوع الشمس... و اما الإمام یتحبّ له الاقامة بها الی طلوع الشمس.»^{۵۸}

صاحب جواهر آن را «مستحب مؤکد» شمرده و دلیل آن را صحیحه جمیل بن دراج - که بیشتر آوردیم (روایت دوم) - و روایتی از دعائم الاسلام دانسته است.^{۵۹} در این روایت علی علیه السلام می فرماید:



«ان رسول الله ﷺ غدا يوم عرفه من منا فصلّى الظهر بعرفة لم يخرج من منى حتى طلعت الشمس». ۶۰

همچنین روایت موثقه اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام که حضرت فرمودند:

«مِنَ السَّنَةِ أَنْ لَا يَخْرُجَ الْإِمَامُ مِنْ مَنَى إِلَى عَرَفَةَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ». ۶۱

علاوه بر سه روایت مذکور، بعضی از روایاتی که قبلاً نقل کردیم نیز بر این مطلب دلالت داشتند (مثل روایات چهارم و پنجم).

اما روایات بر بیش از استحباب دلالت ندارند. روایت جمیل بن دراج هر چند با تعبیر «علی الإمام» مطلب را بیان می‌کند، اما این تعبیر لزوماً به معنای وجوب نیست، روایت دعائم نیز گذشته از ضعف سندی، بیانگر فعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که بر مطلوبیت دلالت دارد و الزام را اثبات نمی‌کند، در روایت موثقه نیز مراد از «من السنّه» یا اشاره به این است که این عمل از سنت پیامبر است در برابر حکمی که از آیات قرآن استفاده می‌شود یا به معنای استحباب در برابر وجوب است، البته اگر چنین اصطلاحی در روایات مرسوم باشد، در روایات چهارم و پنجم، در بحث قبلی نیز که با تعبیر «ینبغی» همراه است، چیزی بیش از استحباب استفاده نمی‌شود. به علاوه که در این مسأله ظاهراً کسی قائل به وجوب نشده است، جز عبارتی از «تحریر» نوشته علامه حلی که به تعبیر صاحب ریاض اشعار در وجوب دارد. ۶۲

ماندن در مشعر الحرام تا طلوع آفتاب روز دهم

پس از وقوف اختیاری مشعر، بنابر روایات، بهترین وقت برای حرکت از مشعر به سمت سرزمین منا روز عید قربان، نزدیک طلوع آفتاب است. ۶۳، ولی امام (امیرالحاج) باید افاضه از مشعر را تا طلوع آفتاب به تأخیر بیندازد. محقق در شرایع می‌گوید:

«وَيُسْتَحَبُّ لِمَنْ عَدَا الْإِمَامَ الْإِفَاضَةَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ بَقِيلٍ وَلَكِنْ لَا يَجُوزُ وَادِي مُحَسَّرٍ إِلَّا بَعْدَ طُلُوعِهَا وَ الْإِمَامُ يَتَأَخَّرُ حَتَّى تَطْلُعَ». ۶۴

هرچند وجوب تأخیر را صریح عبارت شیخ در نهایه و مبسوط، ابن حمزه در «وسیله»، قاضی ابن براج در «مهذب»، و ظاهر عبارت شیخ در «الجمل و العقود» و ابن زهره در «غنیه» و

یحیی بن سعید در «جامع» شمرده‌اند و شیخ صدوق و پدرش، مفید، سیدمرتضی، سلار و حلبی نیز مطلقاً تأخیر را بر همگان لازم شمرده‌اند،^{۶۵} اما در مورد وظیفه امیرالحاج یک روایت بیشتر به چشم نمی‌خورد. جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

«ینبغی للإمام أن یقف بجمع حتی تطلع الشمس و سائر الناس إن شاءوا
عجلوا و ان شاءوا اخروا».^{۶۶}

هر چند مطلب با «ینبغی» آغاز شده، اما از اینکه دیگران را مخیر نموده‌اند که قبل از طلوع آفتاب حرکت کنند یا بعد از طلوع آفتاب، نشان می‌دهد که امیرالحاج مخیر نیست و معیناً باید تا طلوع آفتاب بماند.

با توجه به اینکه «ینبغی» در روایات غیر از اصطلاح آن در لسان فقهای متأخرین است و با وجوب نیز سازگار می‌باشد. بعید نیست که «وجوب ماندن تا طلوع خورشید بر امیرالحاج» استفاده شود، به ویژه که معلوم نیست «قول به استحباب» در مقایسه با «قول به وجوب» از شهرت بیشتری برخوردار باشد. گویا هر دو قول، طرفدارانی دارد. گویا امیرالحاج باید در مشعرالحرام بماند و همه را روانه‌ی منا کند و سپس خود حرکت نماید.

ولی از طرف دیگر با توجه به آنکه یک روایت بیشتر در این زمینه نقل نشده و از نظر سند نیز مرسل است و قابل اعتماد و استناد نیست، نمی‌تواند با اطمینان مدرک فتوای به وجوب قرار گیرد، اما حکم به استحباب بنابر تسامح در ادله سنن محذوری ندارد.

البته اگر کسی از روایات مطلق که در این زمینه وجود دارد و در باره‌ی زمان عزیمت همه حجج اعم از امیرالحاج و دیگران سخن می‌گوید، «وجوب ماندن تا طلوع آفتاب» را استفاده کند؛ چنانچه برخی از قداما قائل شده‌اند، تکلیف همگان روشن خواهد شد.

ثبوت هلال ذیحجه با حکم امیرالحاج

یکی از مسائلی که در حج از اهمیت فراوانی برخوردار است، مسأله ثبوت هلال ذی‌حجه است؛ زیرا زمان وقوف در عرفات، مشعر و منا و اعمال مناسک حج، همگی بر این مسأله توقف دارد.



باتوجه به اجتماعی بودن مراسم حج و لزوم وحدت و هماهنگی میان حجاج بیت‌الله الحرام - که شواهد و قرائن زیادی بر آن وجود دارد - و جلوگیری از تفرقه و تشتت، و برای نیل به اهداف متعالی حج، از آن جمله اجتماع با شکوه مسلمانان در منا و عرفات و اعلام برائت و انزجار از دشمنان اسلام و مسلمین، مسأله «ثبوت هلال ماه ذی‌حجه» و رأی واحد در این زمینه اهمیت فوق‌العاده دارد. در بعضی از روایات از یکسانی روز عید فطر و عید قربان سخن گفته شده، راوی از امام باقر علیه السلام سؤال می‌کند: ما در بعضی از سال‌ها در روز اضحی تردید می‌کنیم، چه باید کرد؟ راوی می‌افزاید: وقتی خدمت حضرت رسیدم و بعضی از اصحاب و یاران در آن روز قربانی می‌کردند، حضرت فرمودند:

«الفطر يوم يفطر الناس والأضحى يوم يضحي الناس والصوم يوم يصوم الناس»^{۶۷}

به همین مضمون، روایاتی در منابع اهل سنت نیز مشاهده می‌شود.^{۶۸} از چنین روایاتی بر می‌آید که وحدت رویه در امر رمضان، عید فطر و عید قربان و احکام و مناسک آن در موسم حج لازم است، و نباید انسان خود را از اجتماع مردم جدا کند و چنین وحدت رویه‌ای تنها با حکم حاکم و امیرالحاج در امر هلال ماه امکان‌پذیر است. واگذاری ثبوت هلال به دو شاهد عادل و امثال آن، چون نمی‌تواند حلول ماه را بر همگان ثابت نماید، اختلاف و تشتت را بدنبال دارد، از شواهد و قرائن بر می‌آید که مسأله ثبوت هلال امر فردی نیست تا هرکسی تکلیف خود را با دو شاهد عادل روشن کند، بلکه مسأله‌ای اجتماعی و مربوط به جامعه اسلامی است. با وجود حاکم عادل جامع‌الشرایط و وظیفه انسان پیروی و تبعیت است و در فرض حاکمیت حاکمان جائز نیز چه بسا از باب تقیه اطاعت ضروری باشد. به هر حال تأمل در این مسأله که آیا «ثبوت هلال ذی‌الحجه» بدون حکم حاکم یا نماینده او (امیرالحاج) می‌تواند امور حج را سامان بخشد و مشکلات و دشواری‌هایی را به همراه ندارد؟ و آیا بدون حکم او امور حج بدرستی سامان می‌یابد؟ لازم و ضروری است. فعلاً مجال فحص و تحقیق در این زمینه نیست. اما اجمالاً اینکه نصب امیرالحاج امر رایجی بوده و ائمه معصوم علیهم السلام نیز در موسم حج حضور می‌یافتند و مخالفتی از ایشان در انجام اعمال حج با عموم مردم از نظر زمان انجام اعمال یا کیفیت آنها نقل نشده، بلکه همراهی آنان با دیگران در روایات به چشم

می خورد. این همه شاهد و تأییدی است بر لزوم وحدت و هماهنگی بین حجاج در امور حج. نیاز به توضیح ندارد که امروزه «امیرالحاج» به معنای واقعی آن، که امر همه حجاج بیت الله الحرام را بر عهده داشته باشد وجود ندارد؛ چرا که جهان اسلام از داشتن حاکم واحد و مبسوط الید محروم است. در حال حاضر با اختلافی که بر جهان اسلام حاکم است و مقرراتی که در سرزمین حجاز وجود دارد، هر کشوری سرپرستی را برای حجاج خود نصب نموده تا امور مربوط به حجاج خود را سامان بخشد، البته اگر عنوان «امیرالحاج» بر چنین سرپرستی هم صادق باشد، ثبوت لاقفل پاره‌ای از احکامی که در این فصل مطرح می‌شود، بر چنین فردی، بعید نیست، اما حکم به ثبوت هلال ماه امروزه از سوی حاکمان حجاز صورت می‌گیرد و حجاج بیت الله الحرام و امرای آنها نیز در این زمینه بدان اکتفا می‌کنند.

سخنرانی امیرالحاج

بر امیرالحاج مستحب است که در چهار روز از موسم حج، برای مردم سخنرانی کند. شیخ طوسی روایتی از جابر را مستند این حکم قرار داده که بنابراین نقل، امیرالحاج در روز هفتم ذی‌الحجه، روز عرفه، روز عید قربان در منا و روز نفاؤل (کوچ کردن حجاج در روز دوازدهم) از منا به مکه برای مردم سخنرانی می‌کند و آنان را با اعمال و مناسک و وظایف آشنا می‌سازد. شهید اول در این باره می‌گوید:

«بهتر است امیرالحاج از کیفیت کوچ کردن و وداع سخن بگوید (در روز دوازدهم)، آنان را به اطاعت از خداوند، و اینکه حج را با استقامت به پایان ببرند و بعد از حج بهتر از قبل از حج باشند و بر وعده‌های خویش با خداوند وفا نمایند، تشویق و تحریض کند.»^{۶۹}

امروزه این مهم، به‌ویژه در امر آموزش حجاج بیت الله الحرام، در زمینه‌های مختلف معارف و احکام حج و تاریخ حجاز و حرمین شریفین توسط روحانیون کاروان‌ها انجام می‌گیرد. گرچه عنوان امیرالحاج برایشان صدق نمی‌کند، اما در شرایط کنونی امکان سخن گفتن امیرالحاج و سرپرست هر گروهی از حجاج از کشورهای مختلف در مواضع یادشده، امکان‌پذیر نیست. روحانیون کاروان‌ها به عنوان نمایندگان او به این مهم مبادرت می‌ورزند.



نماز ظهر روز سیزدهم در مسجدالحرام

افزون بر احکام یادشده، که مستقیماً در روایات باب حج آمده است و شیخ حرّ عاملی نیز برای هر کدام باب جداگانه‌ای گشوده و روایات مربوط به آن را نقل کرده است،^{۷۰} احکام دیگری نیز در لابلای روایات و کتب فقهی به چشم می‌خورد که اشاره به آنها نیز خالی از لطف نیست.

علامه حلّی کوچ کردن امام در روز سیزدهم از منا به مکه را قبل از زوال ظهر برای اقامه نماز ظهر در مسجدالحرام خوب توصیف کرده تا مردم را از کیفیت وداع آگاه سازد.^{۷۱}

البته دلیلی بر این حکم استحبابی و یا حکمت آن نقل نکرده ولی به نظر می‌رسد ذیل روایت معاویه بن عمار که قبلاً نقل کردیم (روایت اول) مستند این حکم باشد «علی الامام أن... و یصلّی الظهر یوم النفر فی المسجد الحرام».^{۷۲}

شیخ حرّ عاملی همچنین با نقل روایتی، «کراهت مکّی بودن امیرالحاج» را استفاده کرده و عنوان باب قرار داده است.

عمر بن یزید از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «لا یلی الموسم المکّی».^{۷۳}

از طرفی چنانکه گذشت - امام علی علیه السلام در زمان حکومت خود قثم بن عباس را والی مکه قرار داد و لااقل یک مرتبه او را مأمور برگزاری مراسم حج کرد، درحالی که او مقیم مکه بود.

فصل سوّم: «امیرالحاج» در فقه اهل سنت

علمای اهل سنت نیز باصراحت «امام» را در بحث حج بر کسی که متصدی امر حج است، حمل کرده‌اند؛ به عنوان نمونه در یکی از آثار فقهی اهل سنت آمده است: «الإمام هینئنا الوالی الذی الیه أمر الحج من قبَل الإمام»^{۷۴} سپس بعضی از احکام مربوط به او را مورد بحث قرار داده است.

غیر از احکام استحبابی که در کتب فقهی اهل سنت درباره امیرالحاج به چشم می‌خورد، در بعضی از آثار و تألیفات آنان که در موضوع حکومت و شؤون و اختیارات آن نگاشته شده،

از امارت حج سخن گفته شده است.

ماوردی و ابویعلی در «الاحکام السلطانیة»^{۷۵} ولایت در امر حج را در دو زمینه دانسته‌اند:

۱- ولایت بر حرکت دادن حجاج که نوعی ولایت سیاسی و زعامت تدبیر است.

۲- ولایت بر اقامه حج.

مرور اجمالی بر این بحث، که شاید تنها اثری باشد که در این باره به تفصیل بحث کرده، خالی از فایده نیست. در نوع اول از ولایت، شرایطی چون مطاع بودن، صاحب نظر بودن، شجاعت داشتن و هیبت و هدایتگری در امیرالحاج معتبر شمرده شده است. آنگاه چند مورد را به عنوان حقوق والی حج بر حجاج بر شمرده، که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱- جمع کردن مردم در مسیر حج و حرکت دادن آنها برای جلوگیری از تفرق و پراکندگی.

۲- مرتب کردن آنها در مسیر حج و منزل دادن به آنان در مسیر راه؛ به طوری که هر گروهی ریسی داشته باشند.

۳- مدارا با حجاج برای مراعات حال ضعفا.

۴- مراقبت از ایشان، از شرّ اشرار و راهزنان.

۵- ایجاد صلح بین کسانی که با یکدیگر نزاع و اختلاف پیدا می‌کنند و قضاوت بین آنان در صورت مراجعه به وی، ولی اگر نزاعی بین یکی از حجاج و اهالی یکی از شهرها در میان راه رخ داد، قاضی آن شهر، شایسته رسیدگی و قضاوت است نه امیرالحاج.

۶- تأدیب و تعزیر مجرمان و جاری کردن حدّ در صورتی که برای اجرای حدود مأذون باشد.

۷- رعایت وسعت وقت برای حجاج به منظور انجام اعمال و مناسک حج در موعده مقرر و با آرامش.

سپس فروعی را نیز در این زمینه مطرح کرده است.

در قسم دوم از ولایت، والی حج را همچون امام جماعت شمرده‌اند که پیروی از او در اعمال و مناسک لازم است البته نه به معنای تکلیف لزومی؛ زیرا در امامت جماعت میان نماز امام و مأموم پیوستگی وجود دارد ولی در حج چنین نیست، از این رو سبقت جستن بر

امیرالحاج در اعمال و مناسک مکروه شمرده شده است.

آنگاه در شرایط امیرالحاج علاوه بر شرایط لازم در امام جماعت، شرایط دیگری را نیز معتبر دانسته‌اند؛ مثلاً

۱- عالم به مناسک حج و احکام آن و مواقیت و ایام آن.

۲- محدودیت ولایت امیرالحاج به هفت روز؛ یعنی از ظهر روز هفتم ذی‌حجه تا روز سیزدهم؛ به طوری که قبل و بعد از این ایام مانند یکی از حجاج است و ولایتی ندارد.

۳- اگر ولایتش مطلق باشد، در هر سال باید اقامه حج کند مادامی که از این مسؤلیت منصرف نشده باشد، و اگر برای یکسال والی شده باشد، برای همان سال ولایت دارد.

سپس بخشی از وظایف او را در جهت آگاه ساختن مردم در اعمال و مناسک بر شمرده است.

فصل چهارم: امام خمینی و نصب سرپرست حجاج

عدم بسط ید فقهای شیعه سبب گردیده است که مباحث حکومت کمتر مورد توجه و عنایت فقها قرار گیرد، حتی در سده‌های اخیر از مباحثی مهم؛ چون امر به معروف و نهی از منکر نیز صرف‌نظر شده بود، چنانکه احکام مربوط به «امیرالحاج» نیز در مناسک به چشم نمی‌خورد. هرچند این احکام غالباً استحبایی است، اما در شمار آداب حج نیز بیان نمی‌شود. امام خمینی احیاگر اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله در قرن حاضر در پرتو انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی و به صحنه آمدن فقهای شیعه، بسیاری از مباحث مهجور دین را احیا کرد؛ از جمله این موارد و مباحث ارزشمند و سرنوشت‌ساز، «بُعد سیاسی - اجتماعی حج» است. آن بزرگوار این عبادت اجتماعی - سیاسی را از غربتی که بدان دچار بود، نجات داد و چهره آن را از تحریفاتی که آلوده بود، پاک کرد و خواستار احیای حج ابراهیمی - محمدی شد.

او با نصب سرپرست حجاج بیت‌الله الحرام و تبیین وظایف وی، در جهت سرپرستی حجاج و احیای ابعاد مختلف حج، عرصه‌های جدیدی را در جهان اسلام گشود. هرچند

ولایتی را که شیعه برای فقیه جامع‌الشرایط قائل است، بر همهٔ مسلمانان نافذ است، اما به مقدار بسط یدی که حضرت امام علیه السلام داشت و یا جانشین صالح او دارد، به انجام امور و از آن جمله نصب سرپرست برای حجاج ایرانی مبادرت می‌ورزد.

حضرت امام در سال ۵۸ طی حکمی دوتن از روحانیان انقلابی را به سرپرستی حجاج بیت‌الله الحرام منصوب کرد.
در حکم امام به ایشان آمده است:

«چون ایام برگزاری یکی از فرایض بزرگ اسلامی با محتوای عظیم انسانی، روحانی، سیاسی، اجتماعی، یعنی فریضه حج بیت‌الله الحرام نزدیک است و لازم است در آستانهٔ برقراری جمهوری اسلامی با انقلاب شکوهمند ملت شریف ایران این فریضهٔ مقدسه از آثار طاغوت پاکسازی و به اسلام راستین برگردد، به این جهت شما را به‌عنوان سرپرست حجاج بیت‌الله الحرام تعیین نموده که با مشورت با مقامات صالحه هیأتی از افراد صالح و متعهد و با ایمان انتخاب و با همکاری آنان کلیهٔ امور مربوط به حج را تحت نظارت قرار دهید که ان‌شاءالله تعالی در حکومت جمهوری اسلامی این فریضهٔ مقدسه، با محتوای معنوی خود تحقق یابد.»^{۷۶}

از مجموع احکام حضرت امام در نصب نمایندگان خویش برای سرپرستی حجاج بیت‌الله الحرام در موسم حج،^{۷۷} نکاتی چند استفاده می‌شود که حائز اهمیت است:

- ۱- پاکسازی فریضهٔ حج از آثار طاغوت.
- ۲- احیای ابعاد سیاسی-اجتماعی حج.
- ۳- دعوت مسلمانان به وحدت و مقابله با استکبار جهانی.
- ۴- برنامه‌ریزی و سازماندهی حجاج بیت‌الله الحرام در جهت اعلام برائت از مشرکان در سرزمین وحی.

همچنین در پیام هایشان به حجاج بیت‌الله الحرام، وظایفی در ارتباط با سرپرست حجاج برای آنان برمی‌شمارند:^{۷۸}

- ۱- پیروی از برنامه‌هایی که از سوی نمایندهٔ رهبری و سرپرست حجاج اعلام می‌شود.
- ۲- حفظ نظم و آرامش و هماهنگی کامل بین کاروان‌ها و وحدت رویه.



«... اگر خدای نخواست هر کاروان و هر گروهی مستقلاً و بدون توجه به هماهنگی، اقدام به امری کنند، ممکن است فاجعه‌ای پیش آورد و انحرافات تحقق یابد که چهرهٔ اسلامی جمهوری اسلامی و انقلابی دگرگون جلوه داده شود، و این گناه عظیمی است که پیش خالق و خلق مسئولیتی بس بزرگ دارد.»

۳- تأیید امیرالحاج از سوی علمای حاضر در موسم حج.

۴- همکاری و هماهنگی دستگاه‌های مربوطه با سرپرست حجاج در جهت

سازماندهی امر حج.

از وظایفی که حضرت امام برای سرپرست حجاج و نیز حجاج در رابطه با سرپرست حج بیان کرده‌اند، برمی‌آید که آن بزرگوار در اندیشهٔ پاک شدن مراسم عبادی - سیاسی حج از انحرافات، نقص‌ها و کمبودها بود.

اگر در گذشته، حج سفری عبادی و زیارتی و سیاحتی تلقی می‌شد و میلیون‌ها مسلمان در عین اجتماع در یک مکان، از یکدیگر بیگانه بود و هرکسی در فکر بجا آوردن اعمال و مناسک حج به صورت انفرادی بود، از وضعیت مسلمانان دیگر بی‌خبر بودند، از اسرار و حکمت‌های مهم این فریضهٔ بزرگ در جهت احیای مجد و عظمت اسلام و مسلمین غافل بودند، از رنج و مشقتی که مظلومان و محرومان در کشورهای اسلامی تحمل می‌کردند، بی‌اطلاع بوده و در صورت آگاهی بی‌تفاوت از کنارش می‌گذشتند، بسیاری از حجاج به سفر حج به‌عنوان سفری تجارتمی‌نگریستند و دهها انحراف و کجروی دیگر... امام خمینی در اندیشهٔ تصحیح خطاها و انحرافها و بازگرداندن حج به مسیر اصلی خود بود و یکی از مقدمات وصول به این هدف «سازماندهی حجاج بیت‌الله الحرام و نظم بخشیدن به آنان و هدایتشان به سمت اهداف متعالی حج» بود که با نصب سرپرست حجاج و نماینده خویش تأمین می‌شود. امام خمینی خواستار پیراستن حج از تشریفات و تجملاتی بود که به جایگاه امیرالحاج اگر از این زاویه نگریسته شود و اهدافی که آن رهبر فقید و فرزانه در پی تحققش بود، مدنظر قرار گیرد، اهمیت این منصب بیش از پیش آشکار می‌شود. نقش سرپرست حجاج در جهت نظم بخشیدن به امور حج و حجاج همگی برای رسیدن به مقاصد مهمی است که می‌تواند بر این عبادت مترتب شود.

● پانوشتها:

- ۱- ابن رشد، «بداية المجتهد و نهاية المقتصد»، ج ۱، ص ۴۲۴
- ۲- محمدتقی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص ۱۹۸
- ۳- مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ۳۹۵، دارالفکر.
- ۴- عبدالحسین امینی، الغدير، ج ۶، ص ۳۳۸-۳۴۱
- ۵- سید محمد حسین طباطبایی، المیزان ج ۹، ص ۱۶۴
- ۶- همان، ص ۱۶۶
- ۷- عیاشی، تفسیر عیاشی ج ۲، ص ۷۵، تصحیح از سیدهاشم رسولی محلاتی.
- ۸- سیوطی، الدر المنثور ج ۳، ص ۳۸۰، دارالکتب العلیه، بیروت.
- ۹- رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۵، دارالفکر.
- ۱۰- سیوطی، الدر المنثور، ج ۳، ص ۳۷۸
- ۱۱- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۲۷۵
- ۱۲- الدر المنثور، ج ۳، ص ۳۷۸
- ۱۳- المیزان، ج ۹، ص ۱۶۸، به نقل از ابن کثیر و گروه دیگری از مفسران
- ۱۴- طبری نیز در این دو سال نماینده حضرت علی علیه السلام را عبد الله بن عباس معرفی کرده است. ولی سال ۳۹ را از قول واقدی سالی شمرده که عبد الله بن عباس نماینده علی علیه السلام با مأمور معاویه اختلاف پیدا کردند. (ر.ک.: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۷۱ و ج ۴، ص ۶۹ و ۱۰۴).
- ۱۵- مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۹۷
- ۱۶- ظافر القاسمی، نظام الحكم في الشريعة و التاريخ الاسلامی، ص ۵۳۶
- ۱۷- نهج البلاغه، نامه ۳۳
- ۱۸- همان، نامه ۶۶
- ۱۹- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۱۴۰
- ۲۰- مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۹۸ و ۳۹۹
- ۲۱- همان، ص ۴۰۱
- ۲۲- محمدتقی تستری، قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۰۵
- ۲۳- ر.ک.: قاموس الرجال، ج ۱، صص ۱۰۸-۳۰۶
- ۲۴- ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۷۲-۱۶۹

- ۲۵- شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۹، ح ۴
- ۲۶- لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص ۱۹۸
- ۲۷- شیخ محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۷
- ۲۸- شیخ یوسف بحرانی، الحدائق الناضره، ج ۱۶، ص ۳۵۴
- ۲۹- محمد عبداللطیف هریدی، شؤون الحرمین الشریفین فی العهد العثماني، ص ۲۲ و ۲۳
- ۳۰- جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۶
- ۳۱- همان.
- ۳۲- شیخ طوسی و علامه حلّی، النهایة و نکتها، ج ۱، ص ۵۱۸
- ۳۳- همان، ص ۵۱۹
- ۳۴- شیخ طوسی، المبسوط، ج ۱، ص ۳۶۵
- ۳۵- کتاب الحج، تقریرات درسی آیة الله سید محمد محقق داماد، ج ۳، صص ۱۱-۹
- ۳۶- شیخ طوسی، تہذیب، ج ۵، صص ۲۰۱ و ۲۰۲
- ۳۷- علامه حلّی، منتهی المطب، ج ۲، ص ۷۱۵، قطع رحلی
- ۳۸- کتاب الحج، ج ۳، ص ۹
- ۳۹- جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۷
- ۴۰- الحدائق، ج ۱۶، ص ۳۵۴
- ۴۱- علی اصغر مروارید، الینایع الفقہیہ، ج ۷، ص ۲۳۱
- ۴۲- یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۴۶۱
- ۴۳- شیخ صدوق، من لا یحضرہ الفقیہ، ج ۲، ص ۲۸۰
- ۴۴- نک: الینایع الفقہیہ، ج ۷
- ۴۵- ابن ادريس، السرائر، ج ۱، ص ۵۸۶
- ۴۶- قاضی ابن براج، المہذب، ج ۱، ص ۲۴۵، نیز بنگرید بہ یحیی بن سعید در الجامع للشرایع، محقق حلّی در المختصر النافع و علامه حلّی در القواعد.
- ۴۷- الینایع الفقہیہ، ج ۸، ص ۴۵۸
- ۴۸- شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۵۲۴، ح ۳، چاپ آل البيت.
- ۴۹- همان، ص ۵۲۴، ح ۶
- ۵۰- همان، ص ۵۲۴، ح ۵
- ۵۱- همان، ص ۵۲۳، ح ۱
- ۵۲- همان، ح ۲
- ۵۳- کتاب الحج، ج ۳، ص ۱۰

- ۵۴- همان، ص ۵۲۴، ح ۴
- ۵۵- سید موسی شبیری زنجانی، احکام عمره و حج، ص ۱۵۷
- ۵۶- کتاب الحج، ج ۳، ص ۱۱
- ۵۷- همان، ص ۱۰
- ۵۸- جواهر الکلام، ج ۱۹، صص ۱۰-۱۲
- ۵۹- همان، ص ۱۲
- ۶۰- حاجی نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۸
- ۶۱- وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۵۲۸
- ۶۲- سید علی طباطبایی، ریاض المسائل، ج ۶، ص ۳۶۰
- ۶۳- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۵، ح ۱
- ۶۴- جواهر الکلام، ج ۱۹، صص ۹۸ و ۹۹
- ۶۵- ریاض المسائل، ج ۶، ص ۳۹۷
- ۶۶- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۶، ح ۴
- ۶۷- همان، ج ۱۰، ص ۱۳۳، ح ۷
- ۶۸- هندی، کنز العمال، ج ۸، ص ۴۸۹، ح ۲۳۷۶۳
- ۶۹- الینایع الفقهیه، ج ۳۰، ص ۲۳۸
- ۷۰- وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۵۲۳ «باب استحباب تقدم الامام لیصلی الظهر يوم الترویة بمنی حتی تقیم بها حتی تطلع الشمس يوم عرفة»، ص ۵۲۵ «باب کراهة وقوف الامام و کراهة کونه مکباً»؛ ص ۵۲۷ «باب جواز الخروج من منی قبل طلوع الشمس و لا يجوز وادي محسر حتی تطلع و استحباب کون الخروج بعد طلوعها و تأکده للامام»؛ ج ۱۱، ص ۳۹۸ «باب کراهة وقوف امیرالحاج خصوصاً بعد الافاضة من عرفات و کراهة کونه مکباً».
- ۷۱- علامه حلّی، تذکرة الاحکام، ج ۸، ص ۳۷۵
- ۷۲- وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۵۲۳، ح ۳
- ۷۳- همان، ص ۵۲۶، ح ۲
- ۷۴- ابن قدامه، المغنی و الشرح الكبير، ج ۳، ص ۴۳۶
- ۷۵- نک: قاضی ابویعلی و ماوردی در الأحکام السلطانیة.
- ۷۶- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۹، ص ۱۷۶
- ۷۷- حج در کلام و پیام امام خمینی، ص ۱۱۷، فصل ۱۷
- ۷۸- همان، ص ۱۱۹، فصل ۱۸